

عشق‌های فراموش شده

گل و نوروز

گیسوان زیر کلاهخود

شهرز بیدآبادی مقدم



گل و نوروز بی‌تردید از افسانه‌های عامیانه به ادبیات رسمی راه یافته است. خواجهی کرمانی، شاعر قرن هشتم، آن را به تقلید از خسرو و شیرین نظامی در سال ۷۴۲ هجری به پایان برد، از این جهت داستان با حوادث و واقعیات تاریخی همخوانی ندارد. از خواجهی کرمانی آثار زیادی به جای مانده که بیشتر این آثار به نظم نوشته شده‌اند. پنج مثنوی همای و همایون، گل و نوروز، روضه الانوار، کمال‌نامه و گوهرنامه خمسه‌ی خواجه را تشکیل می‌دهند. گل و نوروز داستان عشق

سرشناسه: بیدآبادی مقدم، شهرروز، ۱۳۶۸ -
عنوان قرارداد: گل و نوروز
عنوان و نام پدیدآور: گل و نوروز گیسوان زیر کلاهخود/ نویسنده
شهرروز بیدآبادی مقدم؛ ویراستار آمنه رستمی.
مشخصات نشر: تهران: هویا، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۰۸ ص.؛ مصور: ۱۲/۵ × ۱۸/۵ سی.م.
فروست: عشق‌های فراموش شده.
شابک: دوره: ۸-۱۰-۸۰۲۵-۶۰۰-۹۷۸-۸-۷-۸۰۲۵-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: کتاب حاضر اقتباسی از کتاب "گل و نوروز" اثر
محمودبن‌علی خواجهی کرمانی است.
موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
موضوع: خواجهی کرمانی، محمودبن‌علی، ۶۸۹ - ۷۵۳ ق. گل و
نوروز -- اقتباس‌ها
شناسه افزوده: خواجهی کرمانی، محمودبن‌علی، ۶۸۹ - ۷۵۳ ق.
گل و نوروز
رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ ک ۳۳/ج ۱/PIR۸۳۳۵
رده بندی دیویی: ۸۱۶۳/۶۲ ج ۱
شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۷۱۳۰۳

عشق‌های فراموش شده / ۹

گل و نوروز

نویسنده: شهرروز بیدآبادی مقدم
ویراستار: آمنه رستمی
حروفچینی و تصحیح: ناهید وثیقی
مدیر هنری: فرشاد رستمی
گرافیک و صفحه‌آرایی: مریم عبدی
چاپ اول: ۱۳۹۴
تیراژ: ۱۰۰۰ عدد
قیمت: ۸۵۰۰ تومان
شابک دوره: ۸-۱۰-۸۰۲۵-۶۰۰-۹۷۸-۸-۷-۸۰۲۵-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۹۷۸
شابک: ۸-۱۰-۸۰۲۵-۶۰۰-۹۷۸-۸-۷-۸۰۲۵-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۹۷۸

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هویا محفوظ است.
استفاده از بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای نقد و معرفی آن مجاز است.



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ | تلفن: ۸۸۹۶۴۶۱۵
www.hoopa.ir - info@hoopa.ir



شهر روز بیدآبادی مقدم

در تیر ماه سال ۱۳۶۸ متولد شد. او دانش‌آموخته‌ی رشته‌های تئاتر و روانشناسی است. سال‌ها با نشریات گوناگون از جمله کتاب ماه ادبیات و ملت ما همکاری داشته و عضو هیئت تحریریه‌ی بولتن بیست و پنجمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران و سردبیر بولتن سیزدهمین جشنواره‌ی بین‌المللی تئاتر عروسکی دانشجویان بوده است. شهر روز بیدآبادی مقدم همچنین منتقد بخش فیلم نخستین جشنواره‌ی هفت نگاه شهر بوده و جشنواره‌های متفاوتی مانند نخستین جشنواره‌ی تئاتر نگاه و نخستین

شاهزاده‌ای به نام نوروز به گل، دختر پادشاه روم، است. خواجه‌این مثنوی را در ماه صفر ۷۴۲ هجری و در ۵۳۰۶ بیت سروده است. بیشتر عاشقانه‌های کهن روایت مردانی است که برای رسیدن به عشقشان دست به هر کاری می‌زنند. بازنویسی این اثر در پاسخ به این پرسش بود که چه می‌شود اگر این بار دختری برای آزمودن مهارت‌های جنگی‌اش به دور دنیا سفر کند و اسیر عشق مردی شود که پیشگویی‌ها می‌گویند به دست خود او کشته خواهد شد؟

جشنواره‌ی موسیقی سار را در مقام دبیر و جانشین دبیر
همراهی کرده است. عاشقانه‌ی گل و نوروز اولین اثر او
برای نوجوانان است.

تقدیم به: حمید

نیلوفر

شهراد

پری ناز



سروی که زیر باران خیس می شود

سال‌ها بعد، وقتی گل در مقابل اژدهایی بود که می‌خواست او را به نیش بکشد، بعدازظهر گرمی را به یاد آورد که برای اولین بار وارد دربار پادشاه شده بود. گذر عمر خاطره‌ها را تار می‌کند. انگار از پشت شیشه‌ای طرح‌دار نگاهشان کنی، اما گل این‌گونه نبود. هرچه را می‌دید بی‌کم و کاست، بی‌اغراق و زیاده‌گویی به یاد می‌سپرد. پدرش، قیصر روم، سال‌ها بود غم نداشتن فرزند را، چون صلیبی بر دوش و زخمی بر پهلو، از این سرزمین به آن سرزمین می‌برد. حالا قرار بود اولین فرزندش را ملاقات کند. گل، آن بعدازظهر، لباس زرکوب به تن داشت.

پتوی ابریشمی نقره‌فامی رویش کشیده بودند و خسته از نبردی طولانی برای به دنیا آمدن، در تخت چوبی‌اش خواب بود. صدای جیغ یاسمین، مادرش، او را از خواب پراند. یاسمین بانو چند قدم آن طرف‌تر ایستاده بود. تنها دنباله‌ی بلند موی سیاهش از شکاف بین چوب‌های تخت دیده می‌شد.

پادشاه جلو آمد. تاجی از طلا بر سر داشت با نقش اژدهایی دندان‌دراز که دشمنان را به آتش می‌کشید. به تخت چوبی که رسید، خنجر الماس‌نشانش را بالا برد، بی هیچ حرفی. به لبه‌ی تخت تکیه داد و به چشمان گل نگاه کرد. خواست خنجر را پایین بیاورد که گل دستش را گرفت. لحظه‌ای نگاهش کرد و بعد خندید،

بی‌آنکه به برق خنجر و تیزی آن توجه کند، بی‌آنکه به مرگ نگاه کند که با لباس صورتی بالای سرش ایستاده بود. خندید، از ته دل، با صدای بلند. لثه‌های بی‌دندان‌ش را نشان داد و پاهایش را تکان‌تکان داد و آن قدر خندید تا قیصر خنجر را به غلاف برگرداند. گل مطمئن بود همان لحظه لبخند پادشاه را دیده، اما پادشاه سریع رو گردانده بود. به طرف تخت پادشاهی رفت و بی‌آنکه رو برگرداند به یاسمین دستور داد: «هیچ کس نباید بفهمد دختر است. به برج دوم در انتهای قصر می‌روید. دستور می‌دهیم شرایط جنگ‌آوری و جنگ‌آموزی وی فراهم شود و از علوم زمانه جا نماند. هر زمان که فردی بفهمد فرزند دختر است، به جرم بی‌آبرویی به دستان



سرنوشتی که مرگ را به ارمغان می آورد

یاسمین قدبلند و زیبارو بود. پوست سبزه‌اش نشان از سرزمین‌های دوردست همیشه‌سبز داشت. موی سیاه بلندش که تا ساق پایش کشیده می‌شد بوی یاس می‌داد. یاس‌هایی که هر سال با آمدن بهار، در زادروز یاسمین بانو، از آسمان می‌بارید و بوی آن در تمام شهر می‌پیچید. باران یاس به باران بهاری می‌ماند، به عشق‌های جوانی، گاه تند و آتشین، گاه آرام و نمنم. خیابان‌های خاکی شهر، بام‌خانه‌ها و شاخه‌های درخت‌ها از شکوفه‌های یاس پُر می‌شد و شهر صورتی یک‌دست بود. طولی نکشید تا قیصر خشم خود را فراموش کند و به اینکه فرزندش را با نام دخترانه‌ی گل بخوانند

آتش می‌سپاریمش! به وقتش برای او پوششی فراهم خواهیم کرد که دختر بودنش همچنان مخفی بماند. نامش را ژوزف دوم می‌گذاریم، نامی برازنده برای یک مرد. با او مانند مردان رفتار کنید. همان‌گونه که باید می‌شد و نشد!» پادشاه دست به پهلوی خود گذاشت و آرام‌گریه کرد. بی‌صدا و بی‌آنکه شانه‌هایش بلرزد. تنها قطره‌های اشک بود که بر زمین می‌چکید و این همان تصویری بود که گل همیشه از پدرش به یاد داشت: سروی که زیر باران خیس می‌شود!

از مجموعه‌ی عشق‌های فراموش‌شده منتشر شده است:



• صفورا ارده و
غلام بهونه‌گیر



• بهرام و
گل‌اندام



• رابعه و بکتاش



• انیسسه خاتون و
توپاز خان



• عامره و هرمز



• زال و رودابه



• روشنک و
سپهر داد



• ویس و رامین



• دختر مراد
پسر خورشید